*سوره مبارکه مائده، جلسه ۹

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِين وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

يسْئَلُونَکَ ماذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّيِّباتُ وَما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُکَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَيْکُمْ وَ اذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ (۴) الْيَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّيِّباتُ وَطَعامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَطَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَالْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ إِذا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسافِحِينَ وَلا مُتَّخِذِى أَخْدانٍ وَمَنْ يَکْفُرْ بِالْإِيمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِى الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِينَ (۵)

آیه ۴ تمام شد. تمام قیود صید حیوان شکاری ذیل این آیه هست.

«أُحِلَّ لَکُمُ الطَّيِّباتُ»؛ طیبات بر شما حلال است «وَما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ»؛ و آن چیزی که تعلیم دادید از این «جَوارِح»؛ از این حیوان‌های درّنده، «مُکَلِّبِينَ»؛ که شما مکلّب هستید؛ یعنی برای صید، حیوان دست‌آموز باید کلب باشد. در روایات این نیست که مثلا یوزی را برای این کار پرورش دهید، یک بازی را پرورش دهید این نیست! این قید را آوردند، قرآن تمام این قیدها را یک به یک می‌آورد برای این‌که قرار است تمام حکم‌ها در این یک آیه گفته شود. «وَما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ»؛ حیوانات شکاری «مُکَلِّبِينَ»؛ در صورتی که شما سگ‌پرور هستید. «تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ»، پس اگر غیر از سگ باشد درست نیست، «فَکُلُوا مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَيْکُمْ»؛ پس بخورید از آن چیزی که برای شما امساک کرده است، برای شما گرفته است، اما اگر حیوان شکاری است و سگ است، ولی شما آن را ارسال نکردید، خود پی شکار رفته است. خوردن این هم درست نیست. «وَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ»؛ موقع ارسال سگ، اسم خدا را هم ببرید. پس اگر موقع ارسال اسم خدا را عمداً نبرید نه سهواً؛ سهواً اگر در ذبح معمول هم کسی سهواً فراموش کند یک مرغی را بکشد، اسم خدا را نبرد، اشکال ندارد. اسم خدا را بردن به معنای «بسم الله الرحمن الرحیم» گفتن نیست،

فارسی، عربی هر چه مثلاً بگوید الله اکبر بگوید و بعد بکشد. این سر جای خود در کتب فقهی مسئله‌ای است که عمداً اسم خدا را نبرد یا اسم ببرد، ولی اسم غیر خدا را ببرد حتّی از انبیاء و اولیاء باسم المسیح در روایات آمده است؛ به اسم مسیح یک ذبیحه‌ای را ذبح کنند این هم نمی‌شود. پس اسم خدا باید برده شود «وَاتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَريعُ الْحِسابِ» این پرونده‌ی این آیه.

(سؤال) خود کلب نجس است، برای همین است که جای دندان او نجس است، لذا باید آن قسمت را شست. منتهای مراتب این یک شیوه‌ای از ذبح است.

ما بحث طیّب بمعنی الأخص داریم، این‌که «يَسْئَلُونَكَ ماذا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُكَلِّبينَ» شاید بشود گفت این صید، صید مطلوبی نیست که سگ شکاری صید کند که وقتی در مقابل طیّبات می‌آید، می‌تواند این واو، واوی باشد که این طیّبات را تفسیر می‌کند و یکی از مصادیق طیّبات را بیان می‌کند؛ این طیّب بمعنی الأعم است که جلسه‌ی گذشته گفتیم و می‌تواند واوی باشد که واو تفسیر نباشد، بلکه واو عطف معمولی باشد، اگر این‌طور باشد این «وَما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ» خبیث می‌شود منتها نه خبیثی که حرام است، خبیثی که به معنای همان طیّب بمعنی الأعم است و حتّی ما در روایات داریم اگر سگ دارد حیوانی را خفه می‌کند و شما رسیدید می‌توانید آن را ذبح کنید و هم می‌توانید رها کنید تا او را خفه کند؛ یعنی این‌طور نیست که وقتی لزوماً شما بالای سر او می‌رسید می‌بینید دارد خفه می‌کند، اگر صبر کنید تا او را خفه کند، اشکال داشته باشد! (۰۴: ۰۸) شاهد این‌که این سگ تربیت نشده است، در روایات دارد، این است که وقتی حیوان را می‌گیرد آن را می‌خورد، وقتی می‌خورد این علامت تربیت‌نشدگی او است. علامت این است که این حیوان تربیت نشده است که امانت‌داری نمی‌کند و حیوان را می‌خورد.

امانت داری صفت حیوان خوب است

لذا اهل معنا از همین استفاده می‌کنند که اگر کسی می‌خواهد به صفاتی مثل امانت‌داری برسد و می‌خواهد در این حد باقی بماند، او آدم خوبی نیست، حیوان خوبی است! در حقیقت یک سگ

تربیت شده‌ی خوبی است در همین حد! انسان شدن یک حدی بالاتر از این حرف‌ها است، کسی اگر می‌خواهد صرفاً امانت‌دار باشد، صرفاً دزد نباشد، به مال مردم تجاوز نکند، به نوامیس تجاوز نکند می‌خواهد این چیزها را از دین به دست بیاورد؛ مثلاً قماربازی نکند، اگر می‌خواهد این چیزها را داشته باشد در حد حیوان خوبی است، نه این‌که آدم خوبی است. آدم شدن به این است که باید چشم او باز باشد و برای خدا کار انجام دهد «إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ»(انسان: ۹) همین است. حتّی انفاق‌های معمولی را از روی حس‌های درونی انجام ندهد، چون حس‌های درونی «لِوَجْهِ اللَّهِ» نیستند، همین‌طور دل او به رحم آمده است و یک کاری انجام داده است، این حس در حیوانات هم وجود دارد. حیوانات همین یک چنین انفاقاتی دارند. (۵۸: ۰۹)

(۵): «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ وَطَعامُ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَالْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ وَلا مُتَّخِذی أَخْدانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإيمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ»

می‌گوید: «أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّباتُ»؛ امروز طیّبات بر شما حلال شد «وَطَعامُ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ»؛ و طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما بر آن‌ها حلال است. «وَالْمُحْصَناتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ»؛ زنان پاکدامن از مؤمنات هم امروز حلال شد. «وَالْمُحْصَناتُ مِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ»؛ و زنان پاکدامنی که قبل از شما به آن‌ها کتاب داده شده است، این‌ها هم حلال شد «إِذا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ»؛ وقتی که مَهر آن‌ها را بدهید و شوهرانه، پاکدامنانه با آن‌ها ارتباط برقرار کنید «مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ»؛ نه زناکارانه «وَلا مُتَّخِذی أَخْدانٍ»؛ نه به حالت دوست‌گیرنده یعنی آن‌ها دوست دختر شما نشوند «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإيمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ»؛ کسی که کفر ایمان کند، عمل او حبط است «وَهُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ»

یک بحث اساساً راجع به بحث‌های فقهی این آیه است، که اهل کتاب پاک هستند یا نجس هستند؟ یکی از جاهای طهارت اهل کتاب همین‌جا است.

عدّه‌ی زیادی از فقهای ما قائل به نجاست اهل کتاب شده‌اند و روایات مربوط به نجاست اهل کتاب به مراتب بیشتر از روایات مربوط به طهارت اهل کتاب است. ولی یک مقداری گاهی اوقات آدم احساس می‌کند این قرآن در فقه هم مهجور مانده است. شب گذشته کتاب یک فقیه فحلی را نگاه می‌کردم؛ مرحوم صاحب جواهر به آن عظمت را، وقتی که راجع به طهارت اهل کتاب می‌خواسته بحث کند، ایشان این آیه را آورده است و گفته است «لا ینبغی الاسماع والاستدلال»؛ اصلاً شایسته نیست کسی بنشیند و گوش بکند حرف کسی را که بخواهد طهارت اهل کتاب را با این آیه اثبات کند! بعد چند سطر پایین آمده است و گفته است اصلاً حیف عمر آدم نیست که بنشیند در محتوای این آیه از این حرف‌ها بزند و خلاصه شسته و کنار گذاشته است؛ یعنی پیشاپیش ما شسته شدیم! چون که می‌خواهیم به همین آیه استدلال بر طهارت اهل کتاب بکنیم! یک مقداری هم واضح است، مشکل مهجور ماندن قرآن است و خیلی مواقع مقدّم شدن خیلی چیزها بر قرآن...

اگر قرار باشد ما دو دسته روایت داشته باشیم که دسته‌ای قائل به نجاست اهل کتاب باشد و دسته‌ای قائل به طهارت اهل کتاب باشد، راه حل اصلی تدوین شده‌ی در عالم فقه این است که آن خط اصلی قرآنی را آدم اوّل پیدا بکند، بعداً تعارض این‌گونه روایات را حل کند، ببیند کدام موافق با قرآن است و لو این‌که تعداد روایات آن دسته بیشتر است.

همین‌طور بحث ذبیحه‌ی اهل کتاب؛ یعنی اگر اهل کتاب یک حیوانی را ذبح کنند که یکی از مشکلات مسلمانان خارج‌نشین، ذبیحه‌ی اهل کتاب است. این‌طور که به نظر می‌آید ذبیحه‌ی اهل کتاب هم پاک است. یک بحث، بحث فقهی راجع به این آیه است که بحث اهل کتاب چه می‌شود. یک بحث این است که مراد خدا از این بحث چیست که ما امروز به «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ» مُصدّر شده‌ایم، امروز طیّبات حلال است و طعام «أُوتُوا الْكِتَابَ» هم بر شما حلال است.

من اوّل یک اشاره‌ای به بحث فقهی می‌کنم. ببینید ما به دلیل این‌که روایات زیادی داریم که طعام اهل کتاب نجس است و اهل کتاب ناپاک هستند و به دلیل این‌که فقهای عظام خواستند این بحث را توجیه کنند طعام را به معنای بُر؛ یعنی گندم و جو و خشکبار گرفتند؛ یعنی گفتند چیزهای خشکبار حلال است که این‌جا دارد «طَعامُ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ»، هم می‌خواستند آیه را نگه دارند، هم می‌خواستند آن روایات را نگه دارند، وجه جمع آن این شد که طعام این‌جا یعنی گندم و جو و خشکبار، عدس و از این چیزهایی که خشک است این‌ها حلال است. مثلاً از آن‌ها این چیزها را بگیریم.

این استدلال که طعام به معنای خشکبار است که البتّه در قرآن در همان داستان حضرت یوسف شاهد دارد که در آن‌جا لفظ طعام به کار نمی‌رود ولی «وَنَمیرُ أَهْلَنا»(یوسف: ۶۵) معنای قوت و این چیزها به کار می‌رود، اگر شما قبل از هر چیزی به قرآن نگاه کنید، طعام به صورت واضح به معنای خشکبار نیست! اصلاً به معنای مطلق طعام است، طعام پخته شده، مثلاً آرد شده، نان شده حتّی ذبیحه‌ی گوسفند، گاو همه‌ی این‌ها در قرآن به عنوان طعام یاد شده است و آن موقع اگر قرار باشد طعام اهل کتاب که به معنای همه آن چیزهایی است که درست می‌کنند، مثل غذا و آشی که درست می‌کنند، نانی که درست می‌کنند که شما در همین آیه‌ی «وَیُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ»(انسان: ۸) گندم که نمی‌دادند، نان داشتند، بالاخره نان با دستان حضرت صدیقه تماس گرفته بود؛ یعنی کلاً در فرآیند طبیعی پختِ هر چیزی که بالاخره دستی در آن به کار می‌رود، لازمه‌ی عرفی این قضیه این می‌شود وقتی که طعام آن‌ها حلال است و طعام طبخ شده‌ی آن‌ها حلال است؛ یعنی خود آن‌ها پاک هستند

ما بین حلّیّت و پاک بودن ملازمه نداریم

این را جلسه گذشته عرض کردم. **بین حلّیّت و طهارت ما ملازمه نداریم**، یک چیزی ممکن است پاک باشد، ولی حلال نباشد؛ مثل خاک. برعکس آن هم ممکن است. ممکن است یک چیزی

یک نجاست عرضی داشته باشد، ولی خوردن آن به دلیل نجاست عرضی حلال است؛ مثل این‌که شما همین گوسفندی که ذبح می‌کنید یا این سگی که یک حیوانی را می‌گیرد، همان دم مسفوح آن این‌گونه است یا جای دندان او که به آن‌جا می‌گیرد آن نجس است، ولی می‌شود پاک کرد و خورد.

- آن چیزی که نجس است، حرام است؟

- موقعی که نجس است حرام است، بله قطعاً موقعی که نجاست عرضی هم دارد حرام است. ولی می‌خواهم بگویم یک ملازمه‌ای نیست، ولی در جایی که ملازمه‌های عرفی وجود دارد مثل این‌که الآن بگویند شما می‌توانید از اهل کتاب زن بگیرید! درست است که زن در کار خانه وظیفه‌ای ندارد، ولی لازمه‌ی عرفی که سیره‌ی متشرّعین از خود زمان پیغمبر بوده این است که تمام کارهای داخلی خانه بالاخره پخت و پزی است، گاهی اوقات ظرف شستنی است، نگهداری بچّه است، اگر بگویند فرض کنید می‌شود از اهل کتاب زن گرفت منتها آن‌ها نجس هستند. شما حساب کنید اگر از اهل کتاب زن بگیرید و او نجس باشد، در آن صورت کلاً تمام خانه نجس است! چون او در خانه راه می‌رود، دست خیس به جایی می‌زند، لذا یک سری ملازمه‌های عرفی در بحث فقهی وجود دارد که باید به این ملازمه‌های عرفی دقّت کرد که وقتی ما طعام را در قرآن به معنای صرف خشکبار نداریم، طعام، کلّی است؛ مثلاً آیاتی که دارد: «يَحُضُّ عَلى‏ طَعامِ الْمِسْكين»(ماعون: ٣) که طعام مسکین را تشویق می‌کند، بحث طعام این نیست که خشکبار مثل عدس و این‌ها فقط باشد. مثلاً شما در آیه ۵۳ سوره احزاب، ص ۴۲۱ می‌بینید طعام به معنای این‌که یک غذای طبخ شده است نه صرفاً به معنای خشکبار و اصلاً به معنای خشکبار به زحمت می‌شود گیر آورد «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلاَّ أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلى‏ طَعامٍ غَيْرَ ناظِرينَ إِناهُ»؛ ای مؤمنین وارد خانه‌های پیغمبر نمی‌شوید مگر این‌که به شما اذن بدهد «إِلى‏ طَعامٍ»؛ به سمت یک غذایی که «غَيْرَ ناظِرينَ إِناهُ»؛ که منتظر پختن آن هم نشوید. «إِناء» به معنای ظرف است، به معنای پختن

است؛ یعنی منتظر پخت و پز غذا نشوید. مثلاً ظهر دعوت هستید دو ساعت زودتر به خانه‌ی پیغمبر بروید، این کار را نکنید! بالاخره این طعام طعامی است که پیغمبر می‌خواست جلوی آن‌ها را بگذارد، پیغمبر که یک سری گندم نپخته و عدس نپخته که جلوی آن‌ها نمی‌گذاشت! پس طعام به معنای غذای طبخ شده است. از این چیزها باز شما دوباره نگاه کنید زیاد است «أحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَطَعامُهُ»(مائده: ۹۶)؛ یعنی صید بحر برای شما حلال شده است «وَطَعامُهُ» صید بحر و طعام بالاخره آن‌ها خشکبار صید نمی‌کردند، حیوان صید می‌کردند و از این چیزها که باز سر بحث حج راجع به ذبح قربانی‌ها آن‌جا دارد «أطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقیرَ»(حج: ۲۸) که به این معنا است که آن‌ها را اطعام کنید، یعنی از همان گوشت اطعام کنید و صرفاً به معنای خشکبار نیست.

در روایات هم که بحث ذبیحه‌ی اهل کتاب را شما می‌بینید که گفتند بخوریم یا نخوریم، یک چیزی که خیلی به قوّت در آن دیده می‌شود این است که به دلیل این‌که این‌ها اسم خدا را نمی‌برند، ذبیحه‌ی آن‌ها را نمی‌شود خورد. اگر یک مسیحی در مملکت اسلام آموزش دیده باشد یا آن‌جا آموزش دیده باشد که اگر شما می‌خواهید ذبح کنید، چون آن‌ها موّح هم هستند، بسم الله بگو یا به انگلیسی بگو. الله بگو، God بگو، و سر آن حیوان را ببُر، اگر او آموزش دیده باشد این روایت باب را که آدم نگاه می‌کند، بیشتر به این نکته برخورد می‌کند که آن‌ها چون اسم خدا را نمی‌برند، یا به اسم مسیح می‌کشند از این جهت است که ذبیحه‌ی آن‌ها دارای مشکل است.

- ذبح‌هایی که به صورت مکانیکی است چگونه است؟

- دستگاه مکانیکی که در غرب است ذبح نمی‌کند، شوک می‌دهد؛ یعنی خط تولید شوک برقی دارد، ولی باید ذبح کند. در ایران اگر دستگاه ذبح کند همان دستگاه را رو به قبله می‌گذارند و همین‌طور با نوار بسم الله پخش می‌کنند، البته به دل آدم نمی‌چسبد، ولی درست است. خط تولید را رو به قبله می‌گذارند، در ایران این‌گونه است یعنی ذبح‌های صنعتی که انجام می‌دهند ولی در خارج از کشور باید مجوّز بگیرند و ذبح دستی کنند. ضمن این‌که اگر کسی بخواهد یک مرغی را

در خانه‌ی خود بکشد پلیس متوجّه شود او را مجازات می‌کند؛ چون که این ذبح باید تحت کنترل بهداشت انجام شود. لذا آن‌جا گاهی اوقات گوشت‌هایی که ذبح اسلامی دارد و به «حلال میت» (Halal meat) معروف است آن‌جا خیلی واضح‌تر است؛ چون خود ترک‌های ترکیه آن‌جا یک مقداری متدیّن هستند این کار را انجام می‌دهند ولی اشکالی ندارد، شرایط ذبح است، شرایط ذابح هم باشد اشکالی ندارد. ولی غربی‌ها عملاً خفه می‌کنند و کاری که ما در ذبح داریم که سر را می‌بُرند در حالی که قلب حیوان کار می‌کند، باعث می‌شود که خون‌ها از بافت خارج شود و خود آن‌ها هم می‌دانند که خیلی از مشکلات گوارشی آن‌ها به خاطر همین گوشت‌هایی است که به این صورت است، چون که خون زیادی در بافت می‌ماند و بعد مشکلات گوارشی به وجود می‌آید، استیک مرطوب و آب‌دار (rub Steak) آبی ندارد، خون دارد؛ یعنی استیک خون‌دار نه آب‌دار! یعنی ذبحی که چرب است و روی آن خون است. چیزی مثل جگر.

- بالاخره وقتی شوک می‌دهند یعنی حلال است؟

- نه حرام است، این مردار کردن است، شوک می‌دهند.

(سؤال) باید بگذارند ماهی بیرون از آب بمیرد، حالا من نمی‌دانم باید ببینم، چون من تا حالا برخوردی نداشتم که ببینم به سر ماهی بزنند. یک مدل دیگری است که در شمال نمی‌دانم دیدید یا نه؟ این‌ها آب نمک درست می‌کنند و یک برقی به آن آب وصل می‌کنند که کشنده نیست ولی عملاً آن حیوان را بی‌حال می‌کند؛ یعنی وقتی ماهی را می‌گیرند خصوصاً ماهی‌های قزل آلایی که خیلی حرکت دارند، وقتی آن‌ها را می‌گیرند، بعد به صورت طبیعی می‌میرند. ولی آن را نمی‌دانم باید نگاه کنم که زدن روی سر ماهی چگونه است ما که تا حالا نداشتیم!

- در آب چطور؟

- اگر کسی ماهی را در آب بکشد مردار است.

لذا این بحث «طَعامُ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَ طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ»؛ بیشتر به طهارت اهل کتاب می‌خورد، اگر دقّت کنید نظر خود حضرت آقا همین است، نظر امام این نبود نظر امام بر نجاست اهل کتاب بود، اغلب شما هم به یاد ندارید.

(سؤال) امام قائل به نجاست اهل کتاب بودند و مغازه‌ی تمام اقلیّتهای مذهبی تابلو داشت مثلاً شیرینی‌فروشی‌ها.[1]

(سؤال) روایات باب متعارض است، این‌طور نیست که ما یک روایاتی داریم که به صورت کاملاً واضحی این مطلب را گفته باشد که به چه دلیل یک عدّه‌ای از فقها قائل به طهارت اهل کتاب هستند و عدّه‌ای قائل به نجاست اهل کتاب هستند؟ چون وقتی به روایات باب مراجعه می‌کنیم بیشتر حالت کراهت در آن است و اصلاً حمل بر کراهت می‌شود، حتّی روایاتی به این شکل داریم. می‌گویند گاهی همسایه‌های یهودی مرغ بریان برای ما می‌آورند بخوریم؟ می‌گویند: نه نخورید! بعد که می‌روند می‌گویند نخور ولی نروی بگویی حرام است! و به دلیل حرمت نخوردم، نخورید. این‌گونه روایات هم وجود دارد، آن دسته از روایات هم هست، در بحث تعارض روایاتی که عملاً کسی می‌آید به یک قول لغوی استناد می‌کند که «طعام عند اهل الحجاز البُر» ما این را قبول نمی‌کنیم؛ چون شما خود قرآن را بردارید و نگاه کنید که طعام صرفاً به معنای بُر است، به معنای گندم است؟ به این معنا است یا نه؟

(سؤال) البته ما یک روایت به این شکل داریم که جزو همین دسته روایات متعارض است، گفتند: آیا ما طعام اهل کتاب را بخوریم، گفتند نه؟ گفتند پس «طَعامُ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ» چه می‌شود؟ گفتند من از پدر خود پرسیدم گفتند: «عدس وما أشبه ذلک»؛ شاید عدس و چیزهای خشک مد نظر آن‌ها بوده است. ولی آن روایات هم جزو دسته‌ی روایات متعارض ما است، ما روایات به این شکل داریم که بخورید اشکالی ندارد. آن موقع کسی برای توجیه این آیه بگوید «طعام عند أهل الحجاز»؛ یعنی بُر. شما اوّل خود لغت قرآن را نگاه کنید ببینند واقعاً به معنای بُر است یا نه؟

(سؤال) یکی از ادله همین است، به چیز خوبی اشاره کردید. مگر خشکبار خود مشرکین هم حرام نبود که حالا «طَعامُ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ» بخواهند مُصدّر به این کلمات کنند! اصلاً شما در داستان همین «وَیُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکیناً»(انسان: ۸) قبل از این آیه حضرت علی می‌روند از یهودی‌ها قرض می‌کنند، این‌که اصلاً حرام نبود، نه تنها معصومین در آن داستان شاهکار بودند، فضه‌ی غیر معصوم و غیر امام و غیر امامزاده هم در آن داستان بود «وَیُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکیناً وَیَتیماً وَأَسیراً» و آن روز آخر به اسیر رسید که اسیر در مدینه مشرکین بودند که در جنگ‌ها اسیر شده بودند و گرنه ما در مدینه اسیر مسلمان نداشتیم؛ یعنی امتحان این‌گونه است و عظمت کار این است که روز سوم طعام خود را به یک مشرک می‌دهند که آیه سوره هل أتی می‌فرمایند: «وَیُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکیناً وَیَتیماً وَأَسیراً * إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ» این یک بحث فقهی داستان است.

و بحث دیگر این است که مراد خدا از آوردن این آیه در این‌جا چه بوده؟ این «الْیَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَطَعامُ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ» چیست؟ و بحث «طَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ» وقتی می‌گویید طعام شما بر آن‌ها حلال است، مگر آن‌ها دنبال حلّیّت و طهارت هستند؟ مگر آن‌ها به حکم ما عمل می‌کنند؟ که شما «وَطَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ» می‌گویید؟ طعام آن‌ها بر ما حلال است و طعام ما هم بر آن‌ها حلال است؛ یعنی آن‌ها به رساله‌های ما نگاه می‌کنند ببینند طعام ما بر آن‌ها حلال است یا نه؟! طعام ما بر همه حلال است، برای سگ هم حلال است؛ یعنی آدم به هر کس بدهد حلال است، طعام ما که حلال است. این چیست که طعام آن‌ها بر شما حل است و طعام شما بر آن‌ها حِلّ است و چگونه آیه بر «اَلْیَوْمَ» مصدّر شده است؟ به نظر می‌رسد که این باشد. نگویید مفسّرین این را گفتند! چون هیچ مفسّری این را نگفته است.

مراوده با اهل کتاب تحت حاکمیت اسلام اشکال ندارد

اوّلاً آن‌جایی که حاکمیّت با اسلام باشد و یوم، یوم ولایت باشد و یومی که «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا»(مائده: ۳) باشد، نظام دارای چنین اقتداری باشد، هیچ اشکالی ندارد مراوده کنید، به خانه‌ی اهل کتاب بروید، اهل کتاب به خانه‌ی شما بیایند، وقتی این‌ها تحت الشّعاع هستند، مشکلی در ارتباط با آن‌ها نداریم. یعنی این یک نوع رفت و آمد است، آن‌ها به خانه‌ی شما بیایند و شما به خانه‌ی آن‌ها بروید؛ یعنی یک ارتباطی که در یوم ولایت باشد، «الْيَوْمَ» باشد. یوم اقتدار باشد، یوم اقتدار حکومت اسلامی باشد، یومی که بابت آن یوم «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ» اگر این‌طور باشد ما که قرار نیست منزویانه زندگی کنیم که! همیشه از این بترسیم که آن‌ها می‌خواهند بیایند ما چگونه مراوده کنیم!

این یک حسن ارتباط در بحث رفت و آمد با کافران است، ولی این‌ها تحت الشّعاع باشد. یک موقع بحث رفت و آمد است، به جهت رفت و آمد آن‌ها در مملکتی هستند که شاید شما بگویید با این آیات منافات دارد. آیه ۲۹ سوره مبارکه توبه، ص ۱۹۱ را نگاه کنید یک موقعی است که رابطه‌ی اهل کتاب با حکومت‌ها و حاکمیّت‌ها است، این‌ها باید تحت الشّعاع و دست پایین باشند، نباید دست بالا باشند. «قاتِلُوا الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ با این‌ها پیکار بکنید که وقتی می‌گوید با این‌ها پیکار بکنید، آن‌جا باید در محوریّت خود پیغمبر پیکار بکنند «وَلا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلا يَدينُونَ دينَ الْحَقِّ»؛ کسانی که نمی‌دانند حرام چیست و به دین حق متدیّن نمی‌شوند «مِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ» از همین «أُوتُوا الْكِتابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صاغِرُونَ»؛ تا این‌که با دست خود اعطای جزیه بکنند نه این‌که سر خود را پایین بیندازد و اعطای جزیه کند، بلکه یعنی در حالتی که دست پایین است، صاغر است، «وَهُمْ صاغِرُونَ»؛ در حالتی که خوار هستند. بعداً فقها این قیدها را درآوردند، یک سیلی به گوش آن‌ها بزنید... این‌که در حالت مذلّت؛ یعنی دست پایین باید باشند. این رابطه‌ی اهل کتاب با مسلمان این‌طور نیست که یک مسلمانی می‌تواند برود از آن‌ها جزیه بگیرد، مثلاً به همسر خود بگوید موقع اجاره شده است آن را

بده! نمی‌شود این‌طور برخورد کند، مسلمان نمی‌تواند چنین برخوردی بکند، این برخورد حاکمیّت‌ها با آن‌ها است.

از اهل کتاب می‌توانید همسر بگیرید ولی نمی‌توانید همسر بدهید

یعنی اگر در کل نظام نگاه کنید آن‌ها شهروند درجه‌ی دو هستند و باید این‌طور باشند، آن‌ها باید شهروند درجه‌ی دو باشند، ولی در یومی که یوم ولایت است و اقتدار حکومت اسلامی است، یومی که یک چنین یومی است، در چنین یومی شما می‌توانید با هم ارتباط برقرار کنید، به خانه‌ی یکدیگر رفت و آمد کنید، از وجود آن‌ها که نمی‌ترسیم! لذا ضمن این‌که آن‌ها در کل دست پایین هستند، ارتباط متقابل هست. به بحث زن گرفتن و همسر گرفتن می‌رسید، می‌توانید از آن‌ها همسر بگیرید، ولی نمی‌توانید همسر بدهید. چرا؟ به دلیل این‌که این باید باز تحت الشّعاع باشد. از آن‌جایی که زن این‌گونه است، برای همین است که می‌گویند زن گرفت، نمی‌گویند شوهر گرفت، چون درست آن همین‌طور است؛ یعنی یکی باید تحت پوشش دیگری قرار بگیرد. شما الآن ترکیب‌های شیمیایی را می‌بینید یکی باید مثبت باشد، یکی منفی باشد. یکی یک الکترون کمتر داشته باشد، یکی بیشتر داشته باشد تا بشود با آن‌ها ترکیب‌های شیمیایی برقرار کنیم، ترکیب‌های حقیقی اتّفاق بیفتد، نه این که هر کسی یک منی در مقابل دیگری داشته باشد، ترکیبی صورت نمی‌گیرد. برای همین است که «الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ»(نساء: ۳۴) را مطرح کرده است، توضیح مفصّل آن را در سوره نساء دادیم که «الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ» به چه معنا است؟ ولی وقتی شما کلّ آیه را نگاه می‌کنید و به این عبارات قرآن دقّت کنید!

(۵۶: ۴۲) یک موقع بحث یهود و نصارا را بیان می‌کنند، یک موقع بحث «الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ» را مطرح می‌کنند، این‌ها هم فرق دارد. یهود و نصارا همان حاکمیّت‌ها هستند. وقتی می‌گویند شما با یهود و با نصارا مودّت برقرار نکنید، «لَنْ تَرْضی عَنْکَ الْیَهُودُ وَلاَ النَّصاری حَتَّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»(بقره: ۱۲۰) فرق این گزاره را با گزاره‌ای که «طَعامُ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ حِلٌّ لَکُمْ وَطَعامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ»

بفهمید. این همان فرقی است که کسانی که به خارج می‌روند و برمی‌گردند، دچار این خلط و اشتباه می‌شوند، فکر می‌کنند ما با این مسیحی روستانشین هم مشکل داریم یعنی با این کسی که کاری به کار شما ندارد، شما را دوست هم دارد، کاری به دین شما ندارد. اگر گفتند شما هیچ رابطه‌ای با آن‌ها نداشته باشید، اولاً نباید رابطه‌ی دست پایین داشته باشید. رابطه‌ای که بخواهند دین شما را مسخره کند -در همین سوره مائده است- چنین رابطه‌ای را نباید داشته باشید. یک چنین موالاتی با یهود و نصارا نباید داشته باشید، آن‌ها از شما راضی نمی‌شوند، با این‌ها هم موالات نکنید، رفاقت هم نکنید، یهود و نصارا نه این آدم نصارا! برای همین گفته است «إن َأشَدَّ النَّاسِ عَداوَةً لِلَّذینَ آمَنُوا الْیَهُودَ ... وَلَتَجِدَنَّ أقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ قالُوا إِنَّا نَصاری»(همان: ۸۲) نمی‌گوید نصارا، می‌گوید «الَّذینَ قالُوا إِنَّا نَصاری»؛ کسانی که با مؤمنین مودّت دارند «الَّذینَ قالُوا إِنَّا نَصاری» نه نصارا! نصارا همین ممالک کفر مثل آمریکا و همه‌ی اروپا، ممالک آن‌ها نصارا است. نباید با آن‌ها موالات کرد، نه رفاقت کرد، نه تحت ولایت آن‌ها رفت. یک ارتباط پا یا پای ملّت‌ها با همدیگر، دولت‌ها اگر می‌خواهند با همدیگر باشند، (۱۷: ۴۵) باز همان چیزی که در سوره مبارکه ممتحنه آمده است «لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَلَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ»(۸)؛ خدا نهی نمی‌کند که شما بخواهید با کسانی که این‌گونه هستند موالات کنید؛ یعنی بخواهید برّ و قسط با آن‌ها برقرار کنید، روابط دولت‌ها را با همدیگر برقرار کنید، پا یا پای، با عزّت با آن‌ها رابطه برقرار کنید. لذا باید بین یهود و نصارا و «الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ»(مائده: ۵) تفاوت قائل شوید. آن‌هم یومی که یوم ولایت است، این‌ها چیزهایی است که شاید یک فقه اکبری را لازم دارد که بتواند در آن‌ها دست ببرد، واقعاً باید قواعد این کار به دست بیاید. حتّی خیلی از مواقع وقتی این روایات را از امام صادق می‌پرسند و ایشان جواب می‌دهند این غذاها را نخورید، با آن‌ها رفت و آمد نکنید؛ چون یوم، یوم ولایت نیست! یوم، یوم حاکمیّت اسلام نیست. اقتدار اسلام و اقتدار ولیّ نیست! آن یوم نیست ولی اگر «أَلْیَوْمَ» باشد، در

این یوم ولایت که «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ»(مائده: ۳) زندگی کنند مشکلی ندارد، شما با آن‌ها رفت و آمد کنید، ولی دست پایین باشند، این تعبیری است که شاید بتوان از قرآن استفاده کرد که منظور از یوم همین یوم ولایت است که هم وحدت سیاق بین این «الْيَوْمَ» با آن «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ» و این «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ» حفظ شود و هم پیام‌های جدّی آیات را آدم بتواند بفهمد که در این میان چرا بحث طعام آن‌ها مطرح شده؟ و بعد بحث «الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ» پاکدامن‌ها را مطرح می‌کند.

این بحث محصن و محصنات سه معنی در قرآن دارد، برای این‌که این آیه ۵ یک مقارنه‌ای با آیه ۲۴ سوره نساء دارد، این مقارنات آیات را دقّت کنید، محصن سه معنا دارد، چرا خدا سه معنا را در کلمه‌ی محصنات می‌گذارد؟ وچرا در این ریشه قرار می‌دهد؟ یکی به معنای زن آزاد بودن است؛ یکی به معنای پاکدامن بودن است؛ یکی به معنای شوهر داشتن است و همه‌ی این‌ها در ریشه‌ی حصن آمده است که معنای محصن یعنی در دژ رفته. در مقابل محصِن؛ یعنی کسی که خود یک دژ است که در حقیقت همان مرد است. محصن به معنای آن کسی که دژی را فراهم می‌کند، محصَن به معنای کسی که وارد دژ می‌شود. اوّلاً چرا این سه واژه و سه معنا را در داخل یک واژه فرو برده است؟ مگر قرآن واژه کم دارد؟ دست قرآن در واژه باز است، چرا از یک واژه استفاده کرده است؟ معلوم است می‌خواهد آن‌ها را در یکدیگر اشباع معنایی کند که کاملاً واضح است و چرا از ریشه‌ی حِصن استفاده کرده است که آن هم یک نکته‌ای دارد.

شما ببینید هر سه معنا را در آیه ۲۴ و ۲۵ سوره نساء به کار برده است. این آیه مرتبط با آیه ۲۳ است «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُم» بعد می‌رسد «وَالْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ»؛ کسانی که حرام هستند، معلوم است به معنای زن پاکدامن نیست، زن شوهردار است. چون که زنان پاکدامن حرام نیستند، پس چه کسانی حلال هستند؟ «وَالْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ»، پس این به معنای زن شوهردار است. «إِلاَّ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ»؛ مگر کسی ملک یمین شده باشد؛ یعنی در جنگ‌ها او را گرفته باشند که

طبیعتاً خود این اسارت او را ملک یمین می‌کند و آزاد می‌شود و جدا می‌شود «کِتابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ ما وَراءَ ذلِكُمْ»؛ و حلال ماوراء این‌ها یعنی ماوراء این زن‌هایی که گفته شد آن‌ها حلال هستند «أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوالِكُمْ»؛ این‌که آن‌ها را با اموال خود بجویید، بحث خود مِهر بحث بسیار مهمی است، بحث آن را در سوره‌ی نساء ذیل همان آیات آورده است، بحث مهر را از همان ابتدا در آیه ۳ بحث کردیم که نحوه‌ی دادن مِهر چگونه است. «بِأَمْوالِكُمْ مُحْصِنِينَ»؛ شوهرانه یا پاکدامنانه یعنی اتّصال شما به زن‌های دیگر این‌طور باشد «غَيْرَ مُسافِحِينَ» سفاح که در همین سوره مبارکه مائده داریم، همین دم مسفوح یعنی دم ریخته شده است، مسافح کسی است که فقط آب‌ریز است؛ یعنی نیّت او یک نیّت کاملاً جنسی و سکسی است، نه شوهری، نمی‌خواهد شوهری کند، نمی‌خواهد اتّصال پاکدامنانه داشته باشد که حالا این‌ها در بحث متعه حرف مهمی است که در همین سوره مبارکه مائده باز بحث صیغه را داریم.

می‌دانید زن اهل کتاب را فقط به عقد موقّت و متعه می‌شود گرفت، به همین دلیل آن‌جا این بحث را مطرح کرده است. این‌جا هم به نظر اهل بیت «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» این‌جا بحث متعه را مطرح کرده است که این آیه مربوط به متعه است که باز دوباره در سوره نساء مفصّل این آیه را توضیح دادیم.[۲]

پس یک معنای «وَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَريضَةِ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَليماً حَكيماً» و در آیه ۲۵ «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً»؛ کسی که هزینه‌ی پرداخت برای ازدواج با این زن را ندارد «أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ»؛ یعنی آزاد به دلیل قرینه‌ی بعدی آن «فَمِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ فَتَياتِكُمُ الْمُؤْمِناتِ»؛ کسی هزینه‌ی پرداخت برای این‌که زن آزاد بگیرد، را ندارد «فَمِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ»؛ اگر نمی‌تواند زن آزاد بگیرد، از کنیزکان مؤمنات زن بگیرد.

یک ارجحیّتی بحث زن حرّه و آزاد نسبت به زن مملوک دارد که حالا دلیل آن را عرض می‌کنم. «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمانِكُمْ»؛ خدا به ایمان شما عالم است «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ

أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»؛ اجرهای آن‌ها را به معروف بدهید «مُحْصَناتٍ»؛ یعنی پاکدامنانه به قرینه‌ی «غَيْرَ مُسافِحاتٍ»؛ یعنی آن‌ها کسانی باشند که محصنات باشند، پاکدامن باشند و آن‌ها یک ارتباط پاکدامنانه با همین «ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ» داشته باشند، «غَيْرَ مُسافِحاتٍ» این‌طور نباشند که بخواهند سفاح کنند «وَلا مُتَّخِذاتِ أَخْدانٍ» چطور در سوره مبارکه مائده گفت «مُتَّخِذِى أَخْدانٍ»(۵) که آن‌ها دوست دختر نگیرند، این‌جا هم همان را می‌گوید «وَلا مُتَّخِذاتِ أَخْدانٍ»(نساء: ۲۵) آن‌ها هم دوست پسر نگیرند. بحث را به سمت کانال دوست‌یابی دوست پسر و دوست دختر نبرید! «فَإِذا أُحْصِنَّ»؛ وقتی شوهر کردند «فَإِنْ أَتَيْنَ بِفاحِشَةٍ»؛ وقتی یک فاحشه‌ای انجام دادند «فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ ما عَلَى الْمُحْصَناتِ»؛ مجازات آن‌ها «نِصْفُ ما عَلَى الْمُحْصَناتِ» نصف زنان آزاده است. یعنی اصلاً شما می‌فهمید یک عمدی است که یک واژه را انتخاب کرده است مثل این‌که فقط همین یک واژه را داشته! برای شوهر کردن فقط همین واژه را انتخاب می‌کند، برای پاکدامن بودن همین واژه است، برای زن آزاد بودن همین واژه است!

این محصنات سه معنی را در خود اشباع می‌کند و در این ریشه وارد می‌شود، حاوی نکات لطیفی راجع به خودش است و آن نکته‌ی لطیف این است که بحث پاکدامنی و شوهر کردن که شوهر کردن یک نوع پاکدامنی است، نه ارتباط از هر سنخ دیگری و هر دو این‌ها یعنی در دژ رفتن؛ یعنی کسی که پاکدامن است، خود را در معرض آسیب نمی‌گذارد؛ یعنی داخل یک قلعه‌ای می‌رود که خود را از معرض آسیب جدا می‌کند. کسی که محجب است، کسی که این‌طور پاکدامنانه زندگی می‌کند، او خود را در معرض آسیب می‌بیند. چرا؟ چون اگر بخواهد این‌طور برخورد کند، او را دست به دست خواهند کرد! کما این‌که این لطیفه‌ای است که در «مُتَّخِذاتِ أَخْدانٍ»، «مُتَّخِذِى أَخْدانٍ» است؛ چون خِدن خودش جمع است چه احتیاجی به آوردن جمع است؟ این‌جا است که مفسّرین محترم فرمودند کسی که وارد فضای دوست و دوست شدن شود، چون که در فضای دوست‌یابی که دیگر دقّت وجود ندارد که مثلاً می‌خواهم دوست دختر من از

خانواده‌ی بسیار متشرّع باشد یا مثلاً چنین باشد! اما وقتی آدم می‌خواهد یک مدّتی زندگی کند این چیزها برای او مهم است، وقتی می‌خواهد رفیق باشد و مسافح باشد این‌ها مهم نیست! طبیعتاً شما نگاه کنید حاصل مجموعه‌ی مشاوره ما هم همین بوده، مگر می‌شود کسی یک دوست دختر داشته باشد؟ مگر آدم فقط یک دوست دارد؟ یا مگر می‌شود کسی یک دوست دختر داشته باشد؟ او یک دوست دختر دارد و به راحتی به هم می‌زند و با یک کس دیگری دوست می‌شود، «مُتَّخِذی أخْدانٍ» می‌شود. از آن طرف با کس دیگری «مُتَّخِذی أخْدانٍ» می‌شود. به خِدن بسنده نمی‌شود، اخدان به میان می‌آید. لذا اگر کسی نخواهد پاکدامنانه برخورد کند، او خود را در معرض آسیب نگه داشته است، اگر پاکدامنانه برخورد کنند، او خود را در دژ گذاشته است، خود را محفوظ گذاشته است. حتّی مرد این‌گونه است؛ یعنی وقتی می‌گویند شما محصن باشید یعنی شما یک دژی باشید.... حالا این چه ارتباطی به بحث شوهر کردن دارد؟

نتیجه غیرت بی‌جا

شوهر کردن یکی از اتم موارد در دژ رفتن است؛ یعنی پتانسیل آن زیاد است. حالا شما بگویید یک کسی شوهر کرده است و کارهای ناپسند انجام می‌دهد! ولی پتانسیل این‌که او شوهر کرده است و در داخل دژ رفته است و کسی مراقب او است و او هم دژبان است؛ یعنی محصن است نه آدم بی‌غیرتی که همسرش هر کجا رفت، هر کاری کرد، هر گونه بود! البته نه این‌که غیرت بی‌جا به خرج دهد که غیرت «غَيْرِ مَوْضِعِ الْغَيْرَةِ»(نهج البلاغه: نامه ۳۱) خود آن کار بیهوده است. حالا یک خانم محجبه و مؤمنه‌ای است یک نفر زنگ می‌زند، مرد می‌گوید چه کسی زنگ زد؟ می‌گوید: دوستم بود. بعد مرد بگوید: نه! من باید بدانم چه کسی زنگ زده است؟! پر واضح است که چیزی بی‌دلیلی است؛ یعنی غیرت در غیر موضع غیرت، امیر المؤمنین می‌فرمایند که صحیح را سَقِم می‌کند، یعنی زن صحیحه را سراغ کارهای ناپسند می‌برد، ولی کسی که محصن باشد و دژبان باشد، اصلا دژ از او محافظت می‌کند که تنه‌ی کسی به تنه‌ی او نخورد، جای شلوغ می‌رود حواس

او جمع است، این‌که او را در محافلی که نامحرم است وارد نکند! خود این یک نوع دژ است. مثلاً کسانی که خانم خود را در یک اتاق کاری می‌فرستند که یک خانم کنار چهار مرد کار کند! یا آن مرد مرد نیست و نمی‌داند مرد چیست! می‌گویند و می‌خندند اوّل آن خانم خود را جمع می‌کند، مگر می‌شود؟ چقدر می‌تواند این وضعیّت را ادامه دهد، بعد او هم لبخند می‌زند و می‌خندد. این نمونه‌ای از آن چیزهایی است که در مشاوره‌ها به ما ارجاع داده می‌شود، خب این واقعاً او چه دژبانی است؟!

خداوند تأمین‌کننده رزق شماست

(۲۶: ۰۱: ۰۱) شما به وظایف خود عمل کنید و خدا رزق شما را تأمین می‌کند، لزومی ندارد آدم این کارها را انجام بدهد! «قَدْ تَكَفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ»(نهج‌البلاغه: خطبه ۱۱۴) این‌ها چیزهایی است که اقتصاددانان نمی‌فهمند! به امام علیّ بن الحسین، امام سجاد می‌گویند قیمت‌ها بالا رفته است، می‌فرمایند بالا رفته باشد! خدا مسئول پول ما نیست، مسئول رزق ما است، این جور نیست اگر قیمت بالا برود خدا رزق ما را قطع کند, یا این که خدا یارانه‌ها را حساب نکرده! خدا قرار است به ما رزق بدهد نه این‌که به ما پول بدهد! به فرموده‌ی امام سجّاد حالا قیمت یا بالا برود یا پایین بیاید، خدا رزق ما را می‌دهد. این چیزها را از خدا باور کنید، به خدا حسن ظن داشته باشید تا خدا هم با حسن ظن با شما برخورد کند، جدّی این‌گونه است، خدا رزق می‌دهد، شما به تمام اسباب رزق تمسّک کنید، مگر رزق فقط کار کردن است، دعا برای مؤمن از اسباب رزق است، برای مؤمنین زیاد دعا کنید، خدا به شما رزق می‌دهد. از اسباب رزق خرج کردن است. ما در روایات داریم «الشراء» از اسباب رزق است، نه ولخرجی کردن.[۳] (۰۴: ۰۳: ۰۱)

خداوند از نعمت ولایت سوال می کند

این چه تصوّری نسبت به خدا است، برای همین است که (۰۸: ۰۵: ۰۱) آن روایت *کتاب الحجّة کافی* را برای شما خواندم که ما از دین کاریکاتور ساختیم که وقتی فرد غذای خوب را با

امام صادق خورده بود و بعد زد زیر گریه و گفته بود چگونه جواب این غذا را بدهم؟ حضرت آن‌قدر خندیدند که «بَدَتْ نَوَاجِدُه»[۴]؛ دندان‌های عقب ایشان معلوم شد، گفتند خدا بابت غذا از تو حساب و کتاب نمی‌کند. «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»(تکاثر: ۸) نعمت ولایت است، از شما سؤال می‌کنند. حالا گاهی فرد به خاطر مقداری نان در خانه الم شنگه بپا می‌کند. بعد می‌بینید از کنار نعمت ولایت و حکومت اسلامی عبور می‌کند اصلاً عین خیالش هم نیست! که این نعمت است.

همین ائمّه گفتند ما هر کجا نعمت گفتیم، نعمت علی الاطلاق؛ یعنی نعمت ولایت است. بعد می‌بینید آدم به ظاهر متشرّع با نعمت ولایت یک قل دو قل بازی می‌کند، ولی وقتی به خانه‌ی او می‌روید می‌بینید به خاطر مقداری نان حسّاسیّت نشان می‌دهد، این دین کاریکاتوری می‌شود. این نعمتی که ما الآن سر سفره‌ی حکومت اسلامی هستیم ادامه‌ی نعمت ولایت است. ولی طرف با این نعمت با سعه‌ی صدر برخورد می‌کند، ولی به خاطر مقدار کمی نان با حسّاسیّت مضاعف برخورد می‌کند. این‌ها دین‌های کاریکاتوری می‌شود، (۳۸: ۰۶: ۰۱) خرج کنید، هزینه کنید مثلاً شخص در برف و سرما گرفتار شدند، حال خانم او خوب نیست، حال خودش خوب نیست، یک آژانس سوار شوید! نگو که نه ما باید به «ضعفة النّاس» حرکت کنیم، ما نباید آژانس سوار شویم، شما این هزینه‌ها را داشته باشید، خدا به این چیزها راضی است، خدا پول این چیزها را هم می‌دهد، این‌ها با ولخرجی متفاوت است.

معنای مدیریت در خانه

پس مرد باید دژبانانه نگذارد همسر او جای بی‌خود کار کند، به خاطر این‌که می‌خواهد پولی به دست بیاورد. اگر زن این ظرفیّت را نداشته باشد که نگوید این‌ها از پول خودم است، اگر بخواهد این بی‌ظرفیّتی را نشان دهد و بگوید پول خودم را خودم دارم تأمین می‌کنم، مرد می‌گوید این هزینه برای خانه درست نیست، می‌گوید از پول خودم خرج می‌کنم! اگر قبول کنیم هر نهادی مدیر می‌خواهد، پس «الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ»(نساء: ۳۴) مدیریت‌ها هم به یک معنا نیست.

مدیریت‌ها با هم فرق دارند، مدیریت خانه مدیریت کارخانه نیست، مدیریت مجتمع فرهنگی نیست، مدیریت خانه فرق دارد، مدیریت خانه مدیریتی است که در عین احترام نظر او به عنوان نظر مدیر است، ما این چیزها را در مشاوره‌ها به دست آوردیم که زن‌ها دوست دارند به مرد قوی تکیه کنند؛ یعنی دوست دارند یک مرد قوی داشته باشند که قابل تکیه باشد، نمی‌خواهند مردها به آن‌ها تکیه کنند، ولی گاهی خود مرد آن‌قدر در مدیریت داخلی و مدیریت خارجی خانه ضعیف است که می‌گوید نظر شما چیست، هر چه شما بگویید، من مستأصل هستم، من از ریشه در آمدم! و خانم‌ها این‌گونه برخوردها را نمی‌پسندند. پس این به بحث دژ متّصل است.

بحث زن آزاد بودن و زن حرّه بودن به بحث پاکدامنی و این‌ها است. مملوک کسی بوده که به صورت طبیعی یک مقدار دست به دست می‌شده؛ یعنی کسانی که مملوک بودند این ویژگی را داشتند؛ یعنی یک موقع نزد مولای خود بودند، بعد یک مرتبه این کنیز را به ازدواج غلام خود در می‌آورد، البته وقتی به ازدواج غلام خود در می‌آورد دیگر خود او نمی‌توانست به او کاری داشته باشد، یا این‌که به کس دیگری هبه می‌کرد و همین‌طور او به کس دیگری هبه می‌کرد. لذا مملوک یا همان کنیزکان کسانی بودند که دست به دست می‌شدند و دارای طبقه‌ی اجتماعی فرودستی بودند، اصلاً عبد و کنیز در آن روز به منزله‌ی مال بودند و دارای طبقه‌ی بسیار فرودست و بی‌کلاسی بودند؛ برای همین گرفتن آن‌ها هزینه‌ای نداشت، برای همین گفته‌اند اگر هزینه‌ی پرداخت زن حرّه ندارید، چون آدم برای آن باید هزینه‌ی خاصّی پرداخت کند؛ برای همین مهرهای یک سکّه و دو سکّه درست نیست! آن‌ها که مستأجرات نیستند! یعنی متعه نیستند؛ برای گرفتن یک همسر حرّه، نمی‌شود چند شاخه گل مِهر آن‌ها کرد، کفِ مهریه ۱۴ سکّه است، شاید آقا با ۱۴ سکّه خطبه طرفین را می‌خوانند به دلیل این‌که یک فرهنگ‌سازی خاصّی ایجاد کنند.

در روایات ما آمده است گفتند آن‌ها مستأجرات هستند که این‌گونه ازدواج می‌کنند؛ لذا زن حرّه گرفتن خرج دارد، چون که زن از طبقه‌ی با کلاس گرفتن است، با زن مملوک گرفتن فرق

دارد. زن از طبقه‌ی فوق گرفتن هزینه دارد، لباس دارد، باید طبق شئونات خود او باید عمل کرد. اتّفاقاً خود کسانی که به متعه می‌رفتند که حالا جلسه‌ی بعد بحث دوست دختر و دوست پسر را توضیح می‌دهم، زنانی که به متعه و صیغه می‌رفتند کسانی بودند که در روایات داریم «بِمَنْزِلَةِ الْإِمَاءِ»[۵]؛ به منزله‌ی کنیز هستند، آن‌ها طبقه‌ی بسیار فرودستی بودند که به صیغه می‌رفتند و متعه می‌شدند. نه زنان حرّه! زنان حرّه و کسانی که با شخصیّت بودند ازدواج می‌کردند.

تبدیل صیغه به فحشاء به دلیل عدم تعریف درست از آن در جامعه

البتّه واقع‌نگری دین است که هر جا بین دو پلّه اگر فاصله‌ی زیادی برقرار شود خود به خود یک پلّه‌ی میانی پیدا می‌کند و قرآن و دین این پلّه‌ی میانی را خود به نام صیغه تأسیس و مدیریت می‌کند و باید معلوم باشد این صیغه برای چه کسانی است؟! این‌طور نیست که هر کسی برود صیغه کند. اوّلاً کسانی که صیغه می‌شوند، طبقه‌ی فرودست هستند و روایات جالبی در این بحث دارد. مدیریت کردن بحث میانی که ما عملاً آن را خراب کردیم، این‌جا می‌گوید «مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ»(نساء: ۲۴)؛ یعنی شما ارتباط صیغه‌ای با زنان اهل کتاب می‌خواهید مثل همین آیه ۵ سوره مائده، شوهرانه باشد یعنی مثل این‌که شما شوهر او هستید، نه این‌که می‌خواهید خلاف کنید، یا سفاح کنید.

نمونه‌ی عملیّاتی بسیار دقیق آن را که خیلی به روایات و دین ما نزدیک است، همان چیزی که خارجی‌ها به نام common low دارند، common low در حقیقت چیزی است که اگر ما بفهمیم چه کار می‌کنند، دقیقاً آن‌ها صیغه‌ی ما را اجرا می‌کنند! البتّه با تفاوت‌های کوچک و آن همین چیزی است که وقتی نمی‌خواهند با هم ازدواج کنند، مشکل آن‌ها بحث هزینه‌ها نیست، اتّفاقاً این کار را پول‌دارها انجام نمی‌دهند، چون وقتی ازدواج کنند و طلاق بگیرند ارث نصف می‌شود؛ یعنی کل درآمدها را نصف می‌کنند، برای همین زود ازدواج نمی‌کنند، اوّل common law می‌شوند. وقتی common law می‌شوند، این law به معنای قانون است، common به

معنای مشترک است. با هم مشترک قانونی می‌کنند و واقعاً او شوهر خانم است و غیرت شوهرانه دارد؛ یعنی مثل یک زندگی است، فقط محضر نمی‌برند، رزق آن‌ها هم مثل قاعده‌ای است که ما داریم، در ازدواج موقّت رزق‌ها بر عهده‌ی خود آن‌ها است، رزق بر عهده‌ی مرد نیست، مردی که نمی‌تواند همه کار انجام دهد، این پلّه‌ی میانی را تأسیس می‌کنند و این common law خیلی شبیه همین صیغه‌ی ما است، اگر ما صیغه را درست تعریف می‌کردیم، آن‌قدر تبدیل به فحشا نمی‌شد، این وظیفه‌ی بزرگان جامعه است که صیغه را تعریف کنند، اگر شما فاصله‌ی دو پلّه‌ی یا مجرّد یا مزّدوج، الآن این فاصله در خیلی از اقشار زیاد است، وقتی این فاصله زیاد است تبدیل به فحشا می‌شود. این‌جا آن‌قدر حسّاسیّت نشان ندهید! در آیه ۵ سوره مائده هم دارد مجبور هستم یک مقدار راجع به آن بحث کنم، گرچه بحث اصلی آن را کرده‌ام. آدم به عنوان یک مصلح اجتماعی باید ببیند جامعه در چه وضعیّتی قرار گرفته است، به صیغه تشویق نکند، به ازدواج تشویق کند، سعی کنید پلّه‌ها را پایین‌تر بیاورید، شرایط ازدواج را تسهیل کنید، ولی باید پلّه‌ی میانی را مدیریت کند و گرنه به پلّه‌ی پایینی تبدیل می‌شود و فحشا می‌شود.

صلوات!

---

۱ . من وقتی که بچّه بودم خیلی هوس شیرینی کردم به مادرم گفتم و مادرم رفت از او یک شیرینی خامه‌ای بگیرد، گرفت و آمد دید تابلوی اقلیّت مذهبی است، گفت: ما نمی‌توانیم این شیرینی را بخوریم. گفتم: چرا؟ گفت نمی‌توانیم بخوریم و انگیزه‌ی طلبه شدن من این بود که این حکم را حلالش کنیم! به نظر می‌آید این به طهارت بیشتر شبیه است.

۲ . مراجعه کنید به فایل‌های «زن و خانواده» در سایت قاسمیان.

۳ . من به دوستان خود می‌گفتم برای خانواده خرج کنید نه این که ولخرجی کنید، این‌که مدام حساب نکنید که ۳۰۰ هزار تومان این کار را کردم کم می‌آید، نمی‌شود حالا می‌خواهد مرغ بخرد، نمی‌خرد. چقدر شما نسبت به خدا بدبین هستید. این از اسباب پایین آمدن رزق است که شما هزینه کنید، تا خدا این کانال را باز کند، شیر را باز کنید تا آب بیاید، فکر می‌کند وقتی شیر را ببندد مثلاً همه‌ی آب پشت لوله جمع می‌شود، نه آب نمی‌آید. شما شیر را باز کنید همین‌طور از این طرف آب می‌آید، از آن طرف آب می‌رود، نه این‌که ولخرجی کنید، این‌ها را اشتباه نکنید. بلکه هزینه کردن و خرج کردن است. حالا مثلاً بچّه‌ها هوس پیتزا کردند، می‌گوید نه تا آخر برج دو هزار تومان کم می‌آوریم، این کارها را انجام ندهید، این کارها خوب نیست. آدم باید مثل مرد خرج کند، نه این‌که ولخرجی کند، مثل مرد صدقه بدهد، خرج کند و نیازهایی که دارد را برطرف کند. مثلاً به بچّه‌ی خود پول می‌دهد که بستنی بخرد، بستنی خرید، شکلات هم می‌خرد، می‌گوید شکلات خریدی، از خانه‌ی من برو بیرون!

۴. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۴۵.

۵. الکافی، ج ۵، ص ۴۵۱.